

# عقل ساد

| موريس بلانشو | سميرا رشيدپور |

**La raison de Sade**

| Maurice Blanchot | Samira Rashidpour |



نشر بیدگل

عقل ساد

موريس بلانشو

ترجمه سمير رشيدپور

ويراستار: هديه رهبري

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان

صفحه آرایی: آلا شوینز

نمونه خوان: سروش رنجبر

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ پنجم، ۱۳۹۸ تهران، ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۰۰-۵

---

||| Bidgol Publishing co. ||| | انستریبیگل

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

---

bidgolpublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

---

## فهرست



۱۳	مقدمه مترجم: مارکی دوساد؛ زخمی بر چهره روشنگری
۸۱	توضیحاتی در باب کتاب حاضر
۸۵	عقلِ ساد
۱۵۵	غایت نقد چیست؟
۱۶۵	پی‌نوشت‌های نویسنده
۱۶۷	منابع مترجم فارسی در مقدمه و پاورقی

مقدمه مترجم:

مارکی دوساد؛ زخمی بر چهره روشنگری

### چرا باید ساد خواند؟

صرف نظر از تمام نویسندگان، اندیشه‌ها، جریانات و نظریه‌های ابداع شده در عصر روشنگری، یک متفکر از همه مطرودتر به نظر می‌رسد که همه می‌کوشند او را از خود دور کنند و نامش را از تاریخ خط بزنند: مارکی دوساد. او هر چند ملعون عصر روشنگری است، اما کماکان یکی از نویسندگان پیشرو به شمار می‌رود؛ چه در ساحت زبان و روایت، چه در حوزه روانکاوی و همچنین در ساحت نظریه‌های جدید ادبی، یا دقیق‌تر بگوییم در آنچه امروزه آن را ضد-ادبیات می‌خوانند. او همواره معاصر است. معاصر ماندنش تا به امروز نه به دلیل نوشتن داستان‌هایی باب روز، بلکه همان‌طور که ژان-لوک نانسی در همین باره (با بیان

۱. بخشی از این مقدمه قبلاً در قالب مقاله‌ای مستقل در دو فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش ادبیات معاصر جهان منتشر شده است (رشیدپور، ۱۳۹۴). بنا به ماهیت علمی آن مقاله برخی از مفاهیم و اصطلاحات در آن بسط بیشتری یافتند و در عین حال، به همان دلیل، تنها بر روی برخی از ایده‌های مطرح شده در این مقدمه متمرکز شده است.

عبارتی دربارهٔ دُلوز، که البته بیشتر در مورد ساد صادق است) می‌گوید: «او را می‌توان کسی برشمرد که صدا یا ژستی را در او بازمی‌شناسیم که از موضعی تا به آن زمان ناشناخته، لیکن بلافاصله شناخته شده و آشنا، به ما می‌رسد؛ یعنی آنچه را که به ناگاه کشف می‌کنیم یا طالب آن بوده‌ایم. به بیان دقیق‌تر، آنچه خود در طلب یا انتظار ما بوده است، چیزی که آنجا و در شرف وقوع [همواره] حضور دارد.»<sup>۱</sup>

خواندن آثار ساد کار آسانی نیست. نباید وجه داستانی و روایت‌وار آن از سرگذشت چند انسان ناهنجار (به عقیدهٔ جامعهٔ فرانسهٔ قرن هجدهم) ما را به این اشتباه بیندازد که با وراجی‌هایش به معنای دقیق کلمه تنها در پی تشویش اذهان مردم است. مواضع و افکار ساد فراتر از این‌هاست. وی با زیرکی ما را در مقابل معمایی گنگ و پُرسوسه و درعین حال کاملاً آشکارها می‌کند که در آن قرابت عجیبی با وضعیت خود حس می‌کنیم، اما نمی‌دانیم چگونه حلش کنیم. خود ساد هم با نظام چندوجهی و متناقض‌نمایش نمی‌تواند همان معمایی را حل کند که با روایتش از وضعیت بشر و مطلق‌گرایی میلش طرح کرده است. نمی‌توانیم پیش‌گویی‌هایش از وضعیت کنونی‌مان را هم سنگِ تحقق آن در هرزه‌نگاری‌های پُرطرفدار مافیای رسانه‌ای حاکم بدانیم. اتفاقاً برعکس، ساد پیش از هر چیز در پی رسوا ساختن شیادی‌های جامعهٔ بورژوایی بود که فریاد شهوت‌بار

سلطه‌اش را در پس تحقق رؤیای انسان عصر روشنگری پنهان می‌کرد. جامعه‌ای که تنها تصویری ناقص و گزینشی از ساد را در سطحی‌ترین نگاه به مخاطبانش معرفی کرد، یعنی در قالب صنعت پورنوگرافی و این شعار رایج که «هرآنچه میل دارید به شما نشان می‌دهیم» یا حتی تعبیر دقیق‌تر آن «به هر آن چیزی که ما نشانتان می‌دهیم، میل خواهید ورزید»، بی‌آنکه از روحیهٔ سرکش ساد، سرپیچی، ستیزدائم با بنیان‌های فکری زمانه‌اش، مواجهه‌اش با واقعیت زندگی بشر، به هم ریختن آرامش زندگی روزمره و جدال با تمدن ملالت‌بار، به کمک سلاح‌های خود تمدن، حرفی به میان آورد. بدیهی است که با وجود چنین رویکردی، اگر در ساد حقیقتی باشد حذف می‌شود و تمامیت نوشته‌های او به یک جعبه ابزار شکنجه فروکاسته می‌شوند، آن هم در قالب شکنجه‌ای که از لذتی عجیب و فهم‌ناشدنی حکایت می‌کند که در عین حال آشکارا پارودی وضعیت خود ماست. آثار ساد از چنین شیادی‌هایی در امان نماندند و اشتباهی را که نظام حاکم قبل و بعد از انقلاب فرانسه - با محکوم کردن و زندانی کردنش و در پی آن سوزاندن و ممنوع کردن کتاب‌هایش - مرتکب شد، جامعهٔ میراث‌دار روشنگری با حل و منحل کردن ساد در دل خود به گونه‌ای دیگر تکرار کرد. ساد برآمده از همان نظامی است که بر مبنای عقلانیت در پی تحقق رؤیای سلطه بر طبیعت و انسان‌هاست. نظامی به ظاهر عقلانی که از فرط عقلانیت، مازادی همچون ساد را بازتولید می‌کند. مازادی که با

برملا ساختنِ جنونِ نهفته در سلطهٔ عقل، غایت خواستِ انسان روشننگری را در برهنه‌ترین شکل ممکن نشان می‌دهد. نظام حاکم غربی با به درون کشیدنِ تخطیِ سادی «می‌توانید از همه چیز لذت ببرید» و «همه چیز مجاز است» توانسته جاودانگی و رازآلودگیِ رهایی بی‌حد و حصرِ امر ممنوعه و مطلق‌شدگیِ میل بشری را در خدمتِ خویش درآورد، اما به صورتی که «عاری از جوهری [باشد] که آن را خطرناک می‌کند.<sup>۲</sup>» ساد با رو کردنِ آنچه تمامی نظام‌های حاکم غربی از برملا شدن و عمومی شدنش وحشت دارند، چهرهٔ مزورانهٔ قدرت، سلطه و حاکمیت بر دنیا را به برهنه‌ترین شکل، و خشونت آن را در ملموس‌ترین تصویری که می‌توان از آن داشت، یعنی به صلابه کشیدن و شکنجه دادن عینی «بدن» انسان، نشان داد. برملا کردن این حقیقت در واقع همان کاری است که بلانشو در نوشتهٔ حاضر انجام می‌دهد.

پس مطالعهٔ ساد از ضرورت خاصی برخوردار است. اما خود ساد را نیز باید با بیرون کشیدن عصارهٔ اندیشه‌اش نقد کرد تا نیروهای برآمده از این فرآیند، حقایق نهفته در پس نوشتارش را آشکار سازند. پرسشی که اینجا می‌تواند مطرح شود این است که چرا ما به سراغ این متن خاص از موریس بلانشور رفته‌ایم. برای پاسخ به این سؤال باید توجه داشته باشیم که بلانشو در آثار انتقادی و تحلیلی خود همواره در پی یافتن پاسخی برای

۱. ژریک، ۱۳۸۶: ۱۴۸.

۲. همان.

پرسشش از امکان‌های ادبیات است. در حقیقت، او با دغدغه اصلی‌اش یعنی مسئله مرگ و نفی به سراغ آثار ساد رفته است. یافتن فضایی که در آن مرگ در سرحدات ممکن-ناممکن سربرمی‌آورد و جست‌وجوی آن در ادبیات، با این هدف که رابطه‌ای میان کار نویسنده، ایده‌هایش برای آزادی، تغییر جهان و چگونگی سرپیچی‌اش از نظم حاکم را دریابد.





## عقل ساد

در سال ۱۷۹۷ در هلند، کتاب سرگذشت ژوستین یا مصائب تقوا<sup>۱</sup> به ضمیمه داستان خواهرش ژولیت<sup>۲</sup> منتشر شد. این اثر جاودان تقریباً چهارهزار صفحه‌ای که نویسنده‌اش با چندین بار بازنویسی - کاری تقریباً بی‌پایان - به حجم آن افزوده بود، به سرعت تمام دنیا را به وحشت انداخت. اگر جهنمی در کتابخانه‌هاست به خاطر چنین کتابی است. می‌توان پذیرفت که در ادبیات هیچ دوره‌ای، اثری چنین ننگ‌آور وجود نداشته است. و هیچ اثری دیگر این چنین احساسات و افکار بشریت را عمیقاً جریحه‌دار نکرده است. امروزه چه کسی جرئت می‌کند در بی‌قیدی با ساد رقابت کند؟ آری، می‌توان ادعا کرد اینجا ننگ‌آورترین اثری را در دست داریم که دیگر مانند آن نوشته نشده است و آیا همین دلیل کافی نیست که به بررسی این اثر بپردازیم؟ ما این شانس را داریم که اثری را بشناسیم که وراي آن

1. *La Nouvelle Justine ou les Malheurs de la Vertu*

2. *l'Histoire de Juliette*

هیچ نویسنده دیگری، در هیچ دوره‌ای جسارت دست زدن به چنین خطری را نداشته است؛ پس می‌توان گفت در این دنیای بسیار نسبی ادبیات، به تعبیری، در چنگمان امر مطلق واقعی داریم و به دنبال پرسش از آن و بررسی‌اش نیستیم. ما حتی فکر پرسش درباره آن را هم نمی‌کنیم؛ تصور اینکه از این اثر پرسیم که چرا این چنین غیرقابل عبور است؟ چرا آنچه در خود به افراط و به گونه‌ای جاودانه دارد برای انسان تا این اندازه سهمگین است؟ غفلتی غریب. و مگر ننگ صرفاً به خاطر همین غفلت نیست که این چنین ناب است؟ وقتی تمام ترفندهایی را می‌بینیم که تاریخ به گونه‌ای محافظه‌کارانه به کار می‌گیرد تا از ساد معمایی عجیب بسازد، وقتی به بیست و هفت سال زندانش فکر می‌کنیم، به چنین زندگی محدود شده و ممنوع، وقتی می‌بینیم این حبس نه تنها زندگی این مرد را تحت تأثیر قرار داد، بلکه حتی پس از مرگ نیز رهایش نکرد. تا آنجا که ممنوعیت آثارش نیز [در طول این سال‌ها] خود نوعی محکومیت برای وی به شمار می‌رفت که او را کماکان زنده در حبس ابد نگه داشت. تازه آن وقت است که از خودمان می‌پرسیم آیا واقعاً سانسورچی‌ها و قاضیانی که مدعی بودند ساد را زندانی کرده‌اند، عملاً در خدمت خود ساد نبوده‌اند؟ و آیا شدیدترین آرزوهای لیبرتیناژش را برآورده

۱. libertinage؛ به معنای فراروی میل از حد و حدودش و نیز، دیگر مشتقات آن همچون libertin /libertine به شخصی گفته می‌شود که از این حدود پا را فراتر می‌گذارد.

نکردند؟ سادی که همواره در تنهایی، در سیاه‌چال، در رازورزی حیاتی زیرزمینی و منزوی به سربرده بود، به ده‌ها روش این ایده را صورت‌بندی کرد که بزرگ‌ترین افراط‌های انسان مستلزم راز، تاریکیِ مگاک، تنهایی‌ای غیرقابل نقض در یک سلول است. بنابراین از همه عجیب‌تر پاسدارانِ اخلاق بودند که چون او را مخفیانه محکوم کردند به همدستانِ شدیدترین بی‌اخلاقی‌ها در او بدل شدند. این مادر ناتنی‌اش، مادام دو مونتروی<sup>۱</sup> زاهد‌مآب بود که با بدل کردن زندگی‌اش به زندان، از آن زندگی، شاهکاری از بدنامی و هرزگی ساخت. و به همین ترتیب اگر پس از سال‌ها کتابِ ژوستین و ژولیت، خود را همچنان برای ما به منزله ننگ‌آورترین کتابی نشان می‌دهد که می‌توان خواند، به این دلیل است که خواندن آن کتاب تقریباً ناممکن است، و نیز اینکه به لطف نویسنده و ناشر و اخلاق عمومی، همه عوامل گرد آمده بودند تا این کتاب یک راز، اثری کاملاً ناخوانا، باقی بماند؛ ناخوانا هم به خاطر حجم زیاد، سبک نگارش و تکرار مکرراتش و هم به خاطر قدرتِ توصیف‌ها و بی‌شرمیِ توحشش که فقط می‌توانست آن را به دوزخ بیندازد. کتابی ننگ‌آور که اصلاً نمی‌توان به آن نزدیک شد و هیچ کس نمی‌تواند آن را در معرض عموم قرار دهد. اما همین کتاب همچنین نشان می‌دهد که اتفاقاً جایی که در آن هیچ احترامی نیست، بی‌حرمتی هم در کار نیست. و [نیز نشان می‌دهد] آنجا که بی‌حرمتی فراوان

1. Madame de Montreuil

است، احترام بیش از حد است. چه کسی از ساد محترم‌تر است؟ امروزه هنوز کسانی هستند که عمیقاً باور دارند حتی چند لحظه به دست گرفتن این اثر ملعون کافی است تا سخن کبرآمیز روسو محقق شود: هر دختر جوانی که یک صفحه از این کتاب را بخواند گمراه خواهد شد. چنین احترامی برای یک ادبیات و یک تمدن قطعاً در حکم یک گنج است. همچنین برای همه ناشران و مفسران حال حاضر و آنان که در آینده از راه می‌رسند، آیا می‌توان از بیان این خواسته ملاحظه‌کارانه خودداری کرد که آه! حداقل در [آثار] ساد به رسوایی احترام بگذارید!

